



فقه روابط بین الملل

منصور میراحمدی*

(۵۷-۳۹)

چکیده

گرچه روابط بین المللی، قدمتی چند سده دارد اما علم روابط بین الملل، امری واقعی و جدید است و اینک، در قواره یک دانش و رشته علمی خاص به نام روابط بین الملل، تجلی یافته و به جهت همین تازگی، زوایا و ابعاد آن به ویژه در عرصه فقه، آشکار نشده، عرصه‌ای که مورد واکاوی های علمی قرار نگرفته و در نتیجه با این پرسش مواجه هستیم که آیا می توان از فقه روابط بین الملل سخن گفت؟ (سؤال) نگارنده با توجه به ظرفیت های فقه معتقد است که امکان پرداختن فقه به روابط بین الملل وجود داشته، البته این امر به مفهوم نادیده انگاشتن نیاز به دانش روابط بین الملل نیست. (فرضیه) بنا بر این، نگارنده می خواهد نشان دهد: فقه روابط بین الملل شاخه ای از فقه است که با تکیه بر مبانی خاص و با به کارگیری الگوی روشی معینی عهده دار تنظیم روابط بین الملل امت اسلامی است (هدف) که تنها با عرضه تعریف فقه روابط بین الملل، روش و غایت آن، قابل دسترسی است. (روش) برخورداری جایگاه خاص فقه روابط بین الملل در نظریه پردازی اسلامی، امکان نامیدن آن به عنوان قواعد و قوانین شرعی ناظر به روابط امت اسلامی و انحصاری دانستن آن برای فقه بدون نادیده انگاشتن دیگر دانش های سیاسی اسلامی در نظریه پردازی اسلامی روابط بین الملل نکات مورد تأکید مقاله حاضر است. (یافته)

واژگان کلیدی:

فقه، روابط بین الملل، فقه سیاسی، فقه روابط بین الملل، امت اسلامی

*. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی - Mirahmady_mansoor@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۰۵

مقدمه

بی تردید، با وجود قدمت بسیار زیاد روابط میان دولت‌ها، روابط بین‌الملل، به عنوان یک دانش، حاصل تأملات دانشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در سده‌های اخیر است. این تأملات آنگاه که به گونه‌ای روشمند و بارویکردی اغلب اثبات‌گرایانه درباره روابط بین‌الملل به عنوان امر واقعی شکل گرفت، ادبیات نظری خاصی را تولید کرد که بر مجموعه آنها نام دانش روابط بین‌الملل اطلاق گردید. از این رو، اگرچه در ادبیات سیاسی گذشته، همچون دوران یونان باستان، گزاره‌هایی درباره روابط میان دولت‌ها به چشم می‌خورد و دغدغه دیرینه انسان‌ها و اندیشمندان را درباره این امر واقعی نشان می‌دهد، علم روابط بین‌الملل علمی جدید به حساب می‌آید.

بر این اساس، دانش واژه فقه روابط بین‌الملل پرسش‌های متعددی را در عرصه مطالعات بین‌الملل به همراه می‌آورد. آیا می‌توان از فقه روابط بین‌الملل به عنوان یک دانش جدید سخن گفت؟ فقه روابط بین‌الملل به چه مفهومی به کار می‌رود؟ موضوع فقه روابط بین‌الملل چیست؟ آیا فقه روابط بین‌الملل از الگوی روشی خاصی برخوردار است؟ غایت و هدف اساسی آن کدام است؟ و، در نهایت، فقه روابط بین‌الملل از چه جایگاهی برخوردار است؟

مقاله حاضر در پاسخ به پرسش‌های مذکور تنظیم و ارائه می‌گردد. نگارنده با اذعان به امکان فقه روابط بین‌الملل به عنوان یک دانش فقهی در عرصه روابط بین‌الملل، با تبیین مفهوم و روش و غایت آن به مثابه سه معیار مهم تمایز علوم، بر این مدعا استدلال می‌کند. به دیگر سخن، به نظر می‌رسد، چنانچه بتوانیم مفهومی محصل از فقه روابط بین‌الملل ارائه کرده، الگوی روشی خاص آن را تبیین نماییم و، در نهایت، غایت آن را در مقایسه با دانش‌های مرتبط دیگر توضیح دهیم، به موضوع امکان معرفتی فقه روابط بین‌الملل ورود کرده، از این زاویه می‌توانیم بر مدعای خود استدلال نماییم. در واقع، پرداختن به موضوعات مذکور سرشت فقه روابط بین‌الملل را نمایان ساخته، جایگاه آن را در میان علوم مرتبط دیگر نمایان می‌سازد. بی تردید، رسیدن به چنین هدفی مستلزم

مباحث روشمند متعددی است که مقاله حاضر ادعای ارائه آن به عنوان یک درآمد را در سر می‌پروراند. نگارنده بر این باور است که در شرایط به وجود آمده، امکان پرداختن به چنین موضوعی فراهم آمده است، مباحثی از این قبیل می‌تواند، ضمن بهره‌برداری از میراث گرانمایه اسلامی و فقهی، زمینه گفتگوی علمی و سازنده این میراث را با دستاوردهای علمی بشر در دنیای کنونی فراهم سازد.

مفهوم فقه روابط بین الملل

دانش واژه فقه روابط بین الملل، در نگاه نخست، واژه‌ای ترکیبی است، ترکیب دو واژه «فقه» و «روابط بین الملل» که فقه روابط بین الملل را به مثابه دانشی مرتبط با دو دانش فقه و روابط بین الملل پدید آورده است. در این دانش ترکیبی، فقه ناظر به «مجموعه‌ای از دانش احکام شرعی عملی است که هر حکمی دلیلی روشن قرار گرفته است.» (حلی، ۱۴۰۳: ۴۷) در تعریفی دیگر از ادبیات جدیدتر این علم می‌خوانیم: «فقه علم به وظایف و تکالیف معین شده بر مسلمانان در شریعت اسلامی از طریق ادله تفصیلی شریعت است.» (مؤمن قمی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۷)

روابط بین الملل نیز به عنوان دومین جزء این دانش واژه ترکیبی گاه به مثابه یک امر واقعی در نظر گرفته می‌شود و گاه به عنوان یک دانش. مطالعه روابط بین المللی به گفته برخی از نویسندگان، به عنوان دانشی ویژه، بعد از جنگ جهانی اول در دانشگاه‌های آمریکایی ظهور کرد، (هونتزینگر، ۱۳۶۸: ۲) اما در اروپا تا سال‌های دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ رشته مستقلی به نام روابط بین الملل وجود نداشت. (مصفا، ۱۳۸۵: ۲۲) این دانش که بدین ترتیب دانشی نوپا بود و ارتباط تنگاتنگی با علوم سیاسی جدید دارد، به مطالعه علمی روابط بین المللی می‌پردازد. عمدتاً در چنین مطالعاتی، ابتدا، کانون‌های قدرت را که ممکن است از یک کشور یا اتحادیه‌ای از کشورها تشکیل شوند تشخیص داده شده، سپس، انگیزه‌ها و اهداف آنها در سیاست خارجی مورد توجه قرار می‌گیرد. (نقیب زاده، ۱۳۶۹: ۷) بدین ترتیب، دانش روابط بین الملل، از سه دیدگاه مورد مطالعه قرار می‌گیرد: از دیدگاه

تئوری‌ها، به طبیعت و محرک‌های اصلی جامع بین‌المللی توجه دارد، از دیدگاه جامعه‌شناسی به بی‌نظمی‌های جامعه بین‌المللی می‌پردازد و از دیدگاه تاریخ، جریان زندگی بین‌الملل و دیگر گونی جامعه بین‌المللی را مطرح می‌سازد. (مصفا، ۱۳۸۵: ۱۲)

بدین ترتیب، واژه روابط بین‌الملل در ترکیب فقه روابط بین‌الملل ناظر به امر واقعی است که دانش روابط بین‌الملل در سه سطح مذکور به مطالعه آن می‌پردازد. با توجه به ظرفیت معرفتی فقه در میراث گذشته فقه روابط بین‌الملل، برخی از مباحث و مسائل مورد بحث فقه‌السیاسات را می‌تواند مورد بررسی قرار دهد. به گفته آیت‌الله عمید زنجانی:

در فقه، مباحثی تحت عنوان جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، امامت و خلافت، نصب‌امرا و قضاوت، مأمورین جمع‌آوری وجوهات شرعی، مؤلفه‌قلوبهم، دعوت به اسلام، جمعه و جماعات، آداب خطبه‌ها و برگزاری مراسم عید، صلح و قرارداد با دولت‌های دیگر، تولی و تبری، همکاری با حاکمان و نظایر آن، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، مطرح شده است که به آنها احکام سلطانیه یا فقه سیاسی گفته می‌شود. (عمید زنجانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۵۰)

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، مباحثی همچون دعوت، صلح، قراردادها و ... از جمله مباحثی است که در فقه روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر این اساس، فقه روابط بین‌الملل شاخه‌ای از فقه به طور عام یا فقه سیاسی به طور خاص است که احکام شرعی عملی ناظر به روابط میان ملت‌ها و کشورها را استخراج، تنظیم و ارائه می‌کند. ترکیبی بودن این دانش از این رو است که میان آموزه‌های فقه به‌مثابه دانش اسلامی و آموزه‌های روابط بین‌الملل به‌مثابه دانشی خاص در دوران مدرن نوعی ارتباط برقرار نموده، در نتیجه، آموزه‌های خاص از ترکیب مذکور به دست می‌آورد.

با این وجود، با نگاهی دقیق‌تر به فقه روابط بین‌الملل می‌توان «ارتباطی» بودن این دانش واژه را مطرح نمود. مقصود از ارتباطی بودن، شکل‌گیری سرشتی خاص برای فقه روابط بین‌الملل است که تنها در ارتباط دوسویه قابل تصور است. فقه روابط بین‌الملل، به عنوان یک دانش، زمانی معنای محصلی می‌یابد که هم‌زمان در ارتباط دوسویه با فقه و

روابط بین الملل در نظر گرفته شود. فقه روابط بین الملل، از یک سو، دانشی فقهی است و جدا کردن آن از فقه موجب از دست رفتن هویت معرفتی و روشی آن می‌گردد و، از سوی دیگر، جدا شدن آن از دیگر فقه‌های مضاف، مستلزم توجه به روابط بین الملل به مثابه یک امر واقعی است. بر این اساس، فقه روابط بین الملل دانشی فقهی است که با تکیه بر مبانی فقهی و با به‌کارگیری الگوی روشی آن (اجتهاد) به تبیین احکام شرعی ناظر به روابط بین الملل پرداخته، قوانین و الزامات حاکم بر روابط بین الملل دولت اسلامی را تنظیم و ارائه می‌کند. این تعریف ماهیت فقه روابط بین الملل را نشان می‌دهد که پس از توضیح روش و غایت آن در پایان مقاله بدان اشاره خواهیم کرد.

روش فقه روابط بین الملل

همان‌طوری که اشاره شد، ارتباط معرفتی فقه روابط بین الملل به فقه این دانش را به لحاظ روشی و امدار فقه ساخته است. پس، آن، همچون فقه، از الگوی روشی اجتهاد بهره می‌گیرد. اجتهاد الگوی روشی است که فهم آن در گرو مراجعه به دیدگاه فقهاست. به همین دلیل، محقق حلی با اشاره به عرف فقها می‌نویسد: «در عرف فقها، نهایت سعی و کوشش در به دست آوردن احکام از دلایل شرع اجتهاد خوانده می‌شود.» (حلی، ۱۴۰۳: ۱۷۹)

برخی از علمای اهل سنت نیز با تعریفی مشابه و برای توضیح بیشتر مفهوم اجتهاد به چهار نکته زیر اشاره می‌کنند:

۱. بذل و سع؛ این قید خارج می‌کند آنچه را که با کم‌کاری و تقصیر به دست می‌آید، زیرا معنای بذل و سع این است که خود را عاجز از طلب افزودن بیابد.
۲. شرعی؛ این قید خارج می‌کند حکم لغوی، عقلی و حسّی را، زیرا کسی که بذل و سع در تحصیل آنها می‌کند مجتهد اصطلاحی نامیده نمی‌شود.
۳. بذل و سع در تحصیل حکم علمی (اعتقادی) نزد فقیه اجتهاد نامیده نمی‌شود، اگر چه متکلمان آن را اجتهاد می‌نامند.

طریق استنباط؛ رسیدن به احکام از نصوص ظاهر یا حفظ مسائل یا پرسیدن احکام از فقیه یا کشف احکام از کتاب‌های علمی اجتهاد مصطلح نیست. (القرضاوی، ۱۴۱۰: ۱۲)

بر پایه این ویژگی‌ها، اجتهاد نهایت سعی و کوشش فقیهانه برای استخراج احکام شرعی با به‌کارگیری اصول و قواعدی خاص از متون و منابع دینی است. فقه روابط بین‌الملل بر این است که با به‌کارگیری این اصول و قواعد به تبیین احکام شرعی حاکم بر روابط بین‌الملل دولت‌های اسلامی بپردازد.

پرسشی که فراروی محقق عرصه فقه روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد این است که آیا خصوصیت موضوعی فقه روابط بین‌الملل اقتضات روشی خاص را برای آن به همراه نمی‌آورد؟ به دیگر سخن، آیا به‌کارگیری اجتهاد مرسوم در عرصه موضوعات و مسائل مربوط به روابط بین‌الملل کفایت می‌کند؟ پاسخ به این پرسش‌ها تمایز فقه روابط بین‌الملل را با فقه، از سویی، و با روابط بین‌الملل به مثابه علم، از سوی دیگر، آشکار می‌سازد.

تردید نیست که فقه روابط بین‌الملل نیز همچون دیگر اقسام فقه و از جمله فقه سیاسی نیازمند به‌کارگیری اجتهاد با تعریف پیش‌گفته است اما به نظر می‌رسد، خصوصیت موضوع روابط بین‌الملل اقتضات روشی خاص را برای آن به همراه دارد. چنانچه بپذیریم که انطباق زندگی متغیر با آموزه‌های ثابت شریعت در عرصه روابط بین‌الملل، همچون دیگر عرصه‌ها، امری گریزناپذیر است، اجتهاد فرایند انطباق‌پذیری مذکور را تحقق می‌بخشد. اجتهاد به مثابه چنین فرایندی اگرچه معطوف به آموزه‌ها و نصوص موجود در متون دینی است اما تردیدی نیست که آموزه‌ها و نصوص مذکور نسبت به زندگی و زمانه جدید در برخی موارد انطباق کامل ندارد. در چنین وضعیتی، اجتهاد عملی فقیهانه است که انطباق مذکور را تدارک می‌بخشد. برخی از نویسندگان فرایند مذکور را اینگونه توضیح می‌دهند:

فقیه با قضایای جدیدی روبرو می‌شود که لازمه زندگی جدید در هر دورانی است که فرد و اجتماع در آن قرار می‌گیرند و مجتهد از نصوص خاص موجود در شریعت نصوصی را که بر اساس آنها بتواند به معرفت حکم خداوند درباره آن قضایا دست یابد نمی‌یابد و، در نتیجه، ضرورت اجتهاد آشکار می‌گردد. (شمس‌الدین، ۱۴۱۹: ۴۱)

در صورتی که این فرایند را در مورد روابط بین‌الملل تطبیق نماییم، این‌گونه می‌توان گفت که فقیه در این عرصه با مراجعه به نصوص موجود در متون دینی برای استخراج

حکم شرعی در عرصه مذکور گاه ممکن است به حکم الهی دست نیابد. در این صورت، اجتهاد، به معنای دقیق، ضرورت می یابد. در این حالت، وی با تکیه بر اصول و قواعد فقهی به استخراج حکم شرعی می پردازد. چنین حالتی نوعی انطباق سازی دنیای متغیر در عرصه روابط بین الملل با شریعت ثابت را به دنبال دارد. بدین ترتیب، ضرورت اجتهاد به مثابه روش فقه روابط بین الملل آشکار می گردد. اما نکته مهم در این باره این است که آنچه موجب اطمینان بیشتر نسبت به صحت فرایند اجتهاد است و احتمال مطابقت بیشتر حکم به دست آمده با اراده الهی را به دنبال دارد شناخت دقیق تر موضوع - به عنوان مقدمه ضروری اجتهاد - است. مجتهد ناگزیر از شناخت موضوع برای استخراج حکم شرعی آن است و هر اندازه موضوع را دقیق تر بشناسد دقیق تر می تواند حکم آن را استخراج نماید.

موضوع فقه روابط بین الملل - همان طوری که اشاره شد - روابط بین الملل به مثابه امر واقعی است. از این رو، فقیه در این عرصه ناگزیر از شناخت روابط بین الملل به مثابه امر واقعی و در جریان است ولی این امر پرسشی را به همراه می آورد که آیا اساساً روابط بین الملل به مثابه امر واقعی قابل ارائه در فقه به مثابه یک دانش سنتی است؟ این پرسش از این جهت معنا می یابد که روابط بین الملل امری مدرن و محصول شکل گیری دولت های جدید است.

دولت، به مفهوم تشکل و هیئت سیاسی که در برگیرنده چهار رکن قلمرو، جمعیت، حکومت و حاکمیت است. (آقایی و علی بابایی، ۱۳۶۵: ۳۰۳) در دوران مدرن مطرح شده است. در نتیجه، روابط بین الملل به عنوان امر واقعی میان این دولت ها نیز مدرن تلقی می گردد. مدرن بودن دولت ها و، در نتیجه، روابط میان آنها شائبه گسست مفهومی آنها را با فقه به عنوان دانشی سنتی و محصول سنت فقهی به همراه دارد. مقصود از این گسست مفهومی، فقدان پیشینه و سابقه مفهومی فقه نسبت به روابط بین الملل و مفاهیم مرتبط با آن است. در آثار و ادبیات فقهی به جای مانده از دوران قدیم، نمی توان روابط بین الملل و مفاهیم مرتبط با آن را مشاهده کرد.

با این وجود، به نظر می‌رسد که مدرن بودن روابط بین‌الملل مانع از موضوع بودن آن برای فقه روابط بین‌الملل نیست. تبیین این مدعا نیازمند نگاهی مقایسه‌ای میان فقه روابط بین‌الملل و دانش روابط بین‌الملل است. چنین می‌نماید که موضوع هر دو دانش روابط بین‌الملل به مثابه امر واقعی در دنیای کنونی است. هر دو دانش از چگونگی و وضعیت موجود روابط بین‌الملل سخن می‌گویند. فقه روابط بین‌الملل نیز همانند علم روابط بین‌الملل وضعیت کنونی روابط بین‌الملل را مورد توجه قرار می‌دهد اما آنچه این دو دانش را از هم متمایز می‌گرداند، رویکرد روشی آنان است. فقه روابط بین‌الملل با روشی اجتهادی / فقهی به تأمل درباره روابط بین‌الملل می‌پردازد، در حالی که علم روابط بین‌الملل مدرن با روش استقرائی و اغلب اثبات‌گرایانه فعالیت علمی خود درباره روابط بین‌الملل را سامان می‌دهد. در صورتی که فقه روابط بین‌الملل با روش اجتهادی قواعد و احکام شرعی ناظر به روابط بین‌الملل را استخراج، تنظیم و ارائه می‌کند، علم روابط بین‌الملل با روش اثبات‌گرایانه به تبیین قواعد و قوانین حاکم بر روابط بین‌الملل در دو می‌پردازد. بی‌تردید، این دو روش گزاره‌های متفاوتی را درباره روابط بین‌الملل در دو دانش مذکور به ارمغان می‌آورد. گزاره‌های فقه روابط بین‌الملل، اگرچه ناظر به روابط بین‌الملل موجود است، دربرگیرنده قواعد و اصولی است که خصلت هنجاری یافته، در صدد است وضعیت موجود روابط بین‌الملل را از طریق قواعد و اصول مذکور به وضعیت مطلوب و شرعی نزدیک سازد.

در برابر، علم روابط بین‌الملل با رویکرد روشی خاص خود به تبیین هست‌ها در عرصه روابط بین‌الملل پرداخته، در صدد است شناخت دقیقی از وضعیت موجود روابط بین‌الملل را فراهم سازد و، از این طریق، پیش‌بینی دقیق‌تری نسبت به فرایندهای آتی روابط بین‌الملل ارائه نماید. بدین ترتیب، گزاره‌های فقه روابط بین‌الملل عمده‌تاً خصلتی هنجاری یافته، در حالی که گزاره‌های علم روابط بین‌الملل خصلتی تبیینی پیدا می‌کند. با این وجود، آنچه مهم است این است که هر دو دسته از گزاره‌ها ناظر به روابط بین‌الملل به مثابه امر واقعی است. فقه روابط بین‌الملل گزاره‌هایی تولید می‌کند تا این امر واقعی را به شاخص‌های مطلوبیت شرعی نزدیک سازد اما علم روابط بین‌الملل

گزاره‌هایی تولید می‌کند تا این امر واقعی را دقیق‌تر شناسایی نماید تا قوانین و فرایندهای حاکم بر آن را کشف و تبیین نماید. خلاصه آنکه فقه روابط بین الملل، به لحاظ موضوعی، قرابتی با علم روابط بین الملل پیدا می‌کند اما آنچه این دو دانش را از هم متمایز می‌سازد رویکرد روشی این دو و، در نتیجه، گزاره‌های دانشی آنان است.

این مقایسه، اما، تنها با در نظر گرفتن علم روابط بین الملل به مثابه علمی مدرن و محصول تحولات روشی متناسب با آن است. به دیگر سخن، تمایزی که اشاره شد تنها درباره علم روابط بین الملل با رویکرد اثبات‌گرایانه است. در دهه‌های اخیر، رویکردهای روشی دیگری نیز در علم روابط بین الملل مطرح شده است که ملاحظه آنها وضعیت متفاوتی را در مقایسه حاضر ایجاد می‌کند.

مهم‌ترین عامل در فاصله گرفتن از رویکرد اثبات‌گرایانه و ظهور رویکردهای روشی غیراثبات‌گرایانه پیدایش تلقی متفاوت از روابط بین الملل در میان پژوهشگران این علم است. برخلاف گذشته که روابط بین الملل روابط صرف بین دولت‌ها انگاشته می‌شد، در دهه‌های اخیر، جامعه بین الملل دربرگیرنده روابطی بین‌المللی است که کمابیش پایدار، متقابل و سازمان‌یافته است. (ریوز، ۱۳۸۷: ۱۸۴) این تلقی از روابط بین الملل، به طور خاص، مفهوم فرهنگ را به میان کشیده است. بر اساس این تلقی، نمی‌توان روابط بین الملل را بدون توجه به «فرهنگ» مورد توجه قرار داد. اگرچه به اعتقاد برخی پژوهشگران عرصه روابط بین الملل، «وجود روایت‌های متضمن بی‌شمار یک ایده از فرهنگ در رشته روابط بین الملل کاملاً ممکن است.» (ریوز، ۱۳۸۷: ۳۲۱) آنچه از منظر روش‌شناختی مهم می‌نماید این است که ورود مفهوم فرهنگ به ادبیات روابط بین الملل موجب ورود رویکردهای روشی غیراثبات‌گرایانه همچون رویکردهای تفسیری، گفتمانی، انتقادی گردید. پیامد بسیار مهم این امر برخورداری نظریه‌های روابط بین الملل جدید از خصلت هنجاری بود. این خصلت بیشتر در رویکرد انتقادی ظهور یافته است. به گفته لینکلتر^۱، یکی از نظریه‌پردازان این رویکرد هدف هنجاری نظریه انتقادی سهل‌تر کردن تصمیم‌همبستگی اخلاقی و سیاسی در امور بین‌المللی

1. Linklater

است. (لینکلتر، ۱۳۸۶: ۲۳۶) کاکس^۱ یکی دیگر از مهم‌ترین نظریه‌پردازان نظریه انتقادی روابط بین‌الملل بر این باور است که «نظریه همواره برای شخصی و برای هدفی است. همه نظریه‌ها یک چشم‌انداز دارند.» (Cox, 2000: 1539) این نظریه‌ها دیگر در گزاره‌های خود در صدد تبیین قواعد قابل اثبات و پیش‌بینی در عرصه روابط بین‌الملل نبوده، در مقابل، تلاش می‌کنند به سرشت پدیده‌ها و واقعیت‌های موجود در عرصه روابط بین‌الملل توجه نمایند و قواعد هنجاری لازم برای اخلاقی‌تر شدن روابط بین‌الملل را توضیح دهند. این تحول روش‌شناختی که حاصل تحولی معرفت‌شناختی در این عرصه است امکان ظهور نظریه‌های غیراثبات‌گرایانه و پست‌سکولاریستی^۲ را فراهم نموده و، در چنین وضعیت و فضایی، سخن گفتن از نظریه‌های دینی و به‌طور خاص فقهی را سهل‌تر نموده است. بدین ترتیب، نوعی قرابت به لحاظ رویکرد روشی میان نظریه‌های جدید روابط بین‌الملل و نظریه‌های فقه روابط بین‌الملل شکل می‌گیرد. فقه روابط بین‌الملل نیز با تکیه بر روش اجتهادی خود به اصول و قواعد هنجاری حاکم بر روابط بین‌الملل می‌رسد و نظریه‌های مکنون در آن، همچون نظریه‌های انتقادی، خصیلتی هنجاری می‌یابند. اما، این قرابت، نباید موجبات سوء برداشت درباره ماهیت فقه روابط بین‌الملل و علم روابط بین‌الملل در رویکردهای غیراثبات‌گرایانه شود. اگرچه چنین قرابتی به لحاظ هنجاری بودن قابل ذکر است، پرواضح است که این قرابت نمی‌تواند همانی این دو را به لحاظ ماهیت دانشی به همراه داشته باشد. در صورتی که هنجاری بودن نظریه‌های جدید روابط بین‌الملل به مفهوم گرایش اخلاقی آن نظریه است، مقصود از هنجاری بودن در فقه روابط بین‌الملل گرایش دینی بودن نظریه‌های فقهی در عرصه روابط بین‌الملل است. به دیگر سخن، ویژگی اساسی نظریه انتقادی روابط بین‌الملل تأکید بر اصل «جهان‌اندیشی اخلاقی» است. این اصل این آرمان را پی‌بندی می‌کند که جوامع ملی چندگانه باید مسئله حاکمیت را به محکمه اخلاقی نهادهای بین‌المللی ارجاع دهند. مقصود از این ارجاع این است که نزاع‌ها و درگیری‌های کشورها تنها با ارجاع به نهادهای بین‌المللی و بر مبنای محکمه اخلاقی آنها به داوری

1. Cox

2. Post-Secular

گذاشته شود. این امر مستلزم به رسمیت شناخته شدن اصول اخلاقی فراگیر در نهادهای مذکور و اخلاقی عمل نمودن این نهادها در فرایند داوری است. نظریه‌های فقهی روابط بین الملل نیز نوعی جهانی‌اندیشی اخلاقی را مورد توجه قرار می‌دهند اما تفاوت آنها در این است که نظریه‌های فقهی جهان‌اندیشی مذکور را بر پایه اصول و ارزش‌های فراگیر دینی تفسیر و تعبیر می‌کنند. این تفاوت، موجب تفاوت فقه روابط بین الملل با علم روابط بین الملل، در هر دو رویکرد آن، به لحاظ غایت‌دانشی آنها، می‌گردد که در بخش پایانی مقاله به آن می‌پردازیم.

غایت فقه روابط بین الملل

بی‌تردید، یکی از معیارهای تمایز علوم را می‌توان معیار غایت و هدف اساسی علوم دانست. افزون بر موضوع و روش، غایت علم نیز موجب تمایز آن علم از دیگر علوم می‌شود. فقه روابط بین الملل، در صورتی می‌تواند به مثابه یک علم مطرح شود که از غایت و هدف خاصی برخوردار باشد، غایتی که بر پایه آن بتوان به تمایز آن با دیگر علوم پی برد.

غایت فقه روابط بین الملل را می‌توان «مؤمنانه ساختن» عرصه روابط بین الملل دانست؛ فقه روابط بین الملل - همان‌طوری که گذشت - نه در صدد تبیین قواعد و قوانین حاکم بر فرایندهای عرصه روابط بین الملل و نه کشف قانون‌مندی‌های حاکم بر آن و نه پیش‌بینی آینده آن است، بلکه تلاش می‌کند، با تکیه بر روش‌شناسی متن‌محور خود، اصول و قواعد هنجاری لازم‌الاجرا در عرصه روابط بین الملل را تبیین نماید و این عرصه را به شاخص‌های زندگی ایمانی نزدیک سازد.

براین اساس، پرسش از ماهیت و سرشت معرفتی فقه روابط بین الملل مطرح می‌شود. آیا فقه روابط بین الملل دانش حکم است یا دانش نظریه؟ آیا از فقه روابط بین الملل انتظار می‌رود، با مراجعه به متون دینی، احکام شرعی ناظر به عرصه روابط بین الملل را استخراج نماید و از این طریق، به مؤمنانه ساختن این عرصه بپردازد؟ یا لازم است، افزون بر این، به ارائه نظریه‌های فقهی درباره روابط بین الملل پرداخته، از این طریق نیز مؤمنانه ساختن عرصه روابط بین الملل را دنبال نماید؟ پاسخ به این پرسش‌ها بدون توجه به ماهیت فقه امکان‌پذیر نمی‌باشد.

فقه، اگرچه در صدر اسلام به مفهوم درک و فهم احکام شرعی اعتقادی یا عملی بوده و، در نتیجه، مترادف کلمه شریعت و دین به معنای عام تلقی می‌شده است. (السهلی، ۱۴۱۰: ۱۷) در اصطلاح فقها و اصولیین، به «علم به احکام شرعی عملی استنباط‌شده از ادله تفصیلی» (محمود مطلوب، ۱۴۲۴: ۱۷) یا به «علم به استنباط احکام شرعی عملی از ادله تفصیلی» (الدسوقی و الجابر، ۱۴۱۱: ۱۴) تعریف شده است. این تعریف‌ها، به روشنی بیانگر هویت فقه به عنوان «دانش احکام» است. بر اساس این تعریف‌ها، انتظاری که از فقه می‌توان داشت این است که احکام شرعی مربوط به اعمال و رفتار بندگان را تعیین و تبیین نماید. این نتیجه‌گیری، اگرچه سنخیت دانش فقه و ناظر بودن آن را به احکام و نه نظریه‌ها نشان می‌دهد، همچنان این پرسش را بیان‌شدنی می‌سازد که آیا در این صورت فقه تنها به کشف حکم شرعی می‌پردازد یا می‌تواند قواعد تنظیم و مدیریت جامعه اسلامی را نیز تبیین نماید؟ پاسخ به این پرسش مستلزم تبیین جایگاه فقه در جامعه اسلامی است.

برخی بر این باورند که فقه می‌تواند اهداف و ارزش‌ها را بیان کند اما شیوه‌ها و مکانیزم‌ها را بیان نمی‌کند، بلکه علم شیوه‌ها و مکانیزم‌ها را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، جایی که حکم یا حق قابل تصور باشد قلمرو فقه است و آنجا که حکم یا حق قابل تصور نباشد جایی برای فقه نیست. (شبستری و لاریجانی، ۱۳۷۶: ۸۴) این دیدگاه مبتنی بر این پیش‌فرض اساسی است که فقه تنها به کشف حکم یا حق می‌پردازد اما تنظیم و مدیریت جامعه اسلامی، بر اساس این دیدگاه، هم نیازمند اهداف و ارزش‌هاست و هم نیازمند شیوه‌ها و سازوکارها؛ فقه تنها می‌تواند بر مبنای احکام شرعی، اهداف و ارزش‌های شرعی زندگی مؤمنان را بیان نماید اما نقشی در تبیین شیوه‌ها و سازوکارهای مدیریت جامعه مؤمنان ندارد. بنابراین، قواعد و شیوه‌های مدیریت جامعه اسلامی تنها با مراجعه به فقه به دست نمی‌آید و جامعه اسلامی در این راستا نیازمند مراجعه به دیگر علوم و دانش‌هاست.

بر این اساس، فقه روابط بین‌الملل به عنوان دانشی فقهی به کشف احکام شرعی ناظر به روابط بین‌الملل می‌پردازد. فقه روابط بین‌الملل با کشف احکام مذکور، حداکثر، اهداف زندگی مؤمنانه در عرصه روابط بین‌الملل را بیان می‌کند و ارزش‌های دینی این عرصه را

توضیح می‌دهد. بنابراین، نمی‌توان از فقه روابط بین الملل انتظار مدیریت روابط بین الملل و یا تبیین قوانین مدیریتی عرصه روابط بین الملل داشت. فقه روابط بین الملل نقشی در تبیین شیوه‌ها و سازکارهای مدیریتی عرصه روابط بین الملل نداشته، تنها از اصول، ارزش‌ها و احکام لازم‌الاجرا برای مؤمنانه ساختن عرصه روابط بین الملل سخن می‌گوید. این نکته، تمایز فقه روابط بین الملل را با علم روابط بین الملل نشان می‌دهد. برخلاف فقه روابط بین الملل، علم روابط بین الملل به تبیین قواعد و قوانین و سازوکارهای مدیریتی عرصه روابط بین الملل می‌پردازد. با این وجود، همچنان این پرسش ارائه‌شدنی است که آیا از فقه روابط بین الملل می‌توان انتظار نظریه‌پردازی در عرصه روابط بین الملل داشت؟ پاسخ به این پرسش مستلزم نگاهی دیگر به ماهیت فقه است.

آیا فقه، اگر آن را مجموعه‌ای از قضایا با موضوع و محمول مشخص بدانیم، مجموعه‌ای از قضایایی است که موضوعش فعل مکلف و محمولش احکام شرعی است یا خیر؟ (شستری ولاریجانی، ۱۳۷۶: ۱۷۷) بر این اساس، فقه به عنوان علم می‌تواند در برگیرنده گزاره‌ها و قضایایی باشد که محمول آنها احکام شرعی را بر موضوع فعل مکلفان بار می‌کنند و در این صورت، این برداشت از فقه ارائه‌شدنی است که فقه به مثابه علم، دانش دربرگیرنده گزاره‌ها و قضایاست. در این برداشت - همان‌طور که ملاحظه می‌شود - اگرچه فقه دانش احکام است، به اعتبار قضایا و گزاره‌های فقهی می‌توان از «نظریه‌ها»ی فقهی نیز سخن گفت. نظریه‌های فقهی، در واقع، حاصل تألیف قضایا و گزاره‌ها است که در فقه تنظیم گردیده‌اند. در این صورت، در مرحله نخست، ما با گزاره و قضایای فقهی روبرو خواهیم بود اما در مرحله دوم با کنار هم قرار دادن این گزاره‌ها می‌توان به تدوین و تنظیم «نظریه‌ها» پرداخت. بدین ترتیب، اگرچه فقه، دانش احکام تلقی می‌شود، در نهایت، به دانش نظریه‌های فقهی نیز تحول‌پذیر می‌باشد.

بر این پایه، می‌توان از فقه روابط بین الملل نیز انتظار نظریه‌پردازی فقیهانه داشت. فقه روابط بین الملل، افزون بر استخراج احکام شرعی، ناظر به روابط بین الملل می‌تواند نظریه‌هایی فقهی در این عرصه تولید نماید. مقصود از نظریه‌های فقهی روابط بین الملل

آن دسته از گزاره‌هایی است که بر پایه احکام شرعی استخراج شده و کنار هم قرار گرفته‌اند. حاصل کنار هم قرار گرفتن آنها نظریه‌هایی فقهی در عرصه روابط بین‌الملل است. به دیگر سخن، از فقیه در این عرصه انتظار می‌رود که با روش اجتهادی به استخراج احکام شرعی ناظر به موضوعات روابط بین‌الملل بپردازد. سپس، با تأمل در این احکام و تحلیل آنهاست که گزاره‌های فقهی استخراج شدنی می‌گردد. این گزاره‌ها، در واقع، از موضوع و محمول احکام شرعی به دست می‌آید. در مرحله نهایی، با کنار هم قرار گرفتن این گزاره‌ها، نظریه‌های فقه روابط بین‌الملل حاصل می‌شود.

در این صورت، می‌توان انتظار نظریه‌پردازی از فقه روابط بین‌الملل داشت و نیز، فقه روابط بین‌الملل نیز در زمره دانش‌هایی قرار می‌گیرد که درباره موضوعات خاصی به نظریه‌پردازی اقدام می‌کند اما اگر چنین نباشد، فقه روابط بین‌الملل در زمره دانش‌های مصرف‌کننده از دیگر نظریه‌ها قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، تمایز فقه روابط بین‌الملل از علم روابط بین‌الملل آشکار می‌گردد؛ اگر چه هر دو به تولید نظریه‌هایی می‌پردازند، تفاوت نظریه‌های آنها در این است که نظریه‌های فقه روابط بین‌الملل از خصلت هنجاری برخوردار بوده، در برگیرنده گزاره‌هایی هستند که به کارگیری آنها به مؤمنانه شدن عرصه روابط بین‌الملل می‌انجامد، اما نظریه‌های علم روابط بین‌الملل از خصلت تبیینی برخوردار بوده، در برگیرنده گزاره‌هایی هستند که به کارگیری آنها امکان تبیین و، در برخی موارد، پیش‌بینی فرایندهای حاکم بر روابط بین‌الملل را به دنبال می‌آورند. البته، این تمایز گذاری با علم روابط بین‌الملل مدرن و با رویکرد اثبات‌گرایانه معنادار است. اما اگر روابط بین‌الملل انتقادی را در نظر بگیریم، به گونه دیگری می‌توان تمایز فقه روابط بین‌الملل را با آن توضیح داد.

فقه روابط بین‌الملل همچون روابط بین‌الملل انتقادی در برگیرنده نظریه‌هایی با خصلت هنجاری است و، از این زاویه، این دو دانش با هم شباهت دارند. به گفته کاکس، «نظریه انتقادی یک انتخاب هنجاری را به نفع نظم سیاسی و اجتماعی متفاوت از نظم مسلط ممکن می‌سازد اما دامنه این انتخاب را به نظم‌های بدیلی محدود می‌سازد

که انتقال‌های ممکن‌ی در جهان موجود به حساب آیند. «(Cox, 2000:1541) دقیقاً، به همین دلیل است که این نظریه خصلتی آرمان‌گرایانه پیدا می‌کند، چراکه تصویری منسجم از نظم بدیل می‌تواند ارائه کند. آرمان‌گرایانه بودن نظریه انتقادی روابط بین الملل، به اعتقاد کاکس، سه پیامد برای آینده نظم جهانی به دنبال دارد:

- پیامد نخست جستجوی یک هژمونی جدید مبتنی بر ساختار جهانی قدرت اجتماعی از طریق بین‌المللی‌سازی تولید است. (Cox, 2000:1563)

- پیامد دوم یک ساختار جهانی غیرهژمون در میان مراکز قدرت در حال رقابت و نزاع است. (Cox, 2000:1564)

- پیامد سوم، که از نظر کاکس محتمل‌تر به نظر می‌رسد، توسعه یک هژمونی متقابل مبتنی بر ائتلاف جهان سوم در برابر سلطه کشورهای مرکز و با هدف توسعه مستقل کشورهای پیرامون و پایان یافتن رابطه مرکز - پیرامون می‌باشد. (Cox, 2000:1564)

این پیامدهای احتمالی، به وضوح، از سویی، نمایانگر نامطلوب دانستن نظم جهانی موجود از سوی نظریه انتقادی روابط بین‌المللی است و، از سوی دیگر، نوعی آرمان‌گرایی در ترسیم نظم مطلوب بدیل را نشان می‌دهد که بر خصلت هنجاری این نظریه دلالت دارد. با این وجود، تفاوت مهمی میان هنجاری بودن نظریه انتقادی روابط بین الملل و فقه روابط بین الملل وجود دارد.

تفاوت اساسی این دو در این است که نظریه انتقادی تدوین اصول هنجاری و اخلاقی جهان‌شمول را با تکیه بر منطق عقلانیت ارتباطی و گفتگو میسر می‌داند اما فقه روابط بین الملل چنین اصولی را همچنان غیر جهان‌شمول و، در نتیجه، ناپذیرفتنی از سوی همگان می‌پندارد.

فقه روابط بین الملل جهان‌شمولی اصول اخلاقی نظام بین الملل را تنها در پرتو پذیرش مرجع متعالی و حی در کنار تأکید بر گفتگوی انتقادی و سازنده امکان‌پذیر می‌داند. از این دیدگاه، دین به مثابه مجموعه معارفی که آگاهی‌هایی را از منبع خطاناپذیر و حی ارائه می‌کند می‌تواند، به عنوان مبنایی محکم و مشترک، اصول اخلاقی جهان‌شمول را تنظیم و

ارائه نماید. به عبارت دیگر، فقه روابط بین الملل، با توجه به ایده «حقیقت واحد ادیان الهی»، در تدوین اصول اخلاقی بر پایه ادیان توحیدی چنان گستره‌ای به اصول مذکور می‌بخشد که به سهولت می‌توان آنها را جهان‌شمول دانست. از این رو، اگرچه فقهی بودن دانش روابط بین الملل نوعی ویژگی اختصاصی بدان می‌بخشد، تکیه بر ایده حقیقت واحد ادیان الهی ظرفیت مناسبی را در اختیار می‌نهد که بر پایه آن می‌توان به گزاره‌هایی اخلاقی دست یافت که قابلیت ارائه در میان معتقدان به ادیان الهی را داشته باشد. از این رو، به نظر می‌رسد فقه روابط بین الملل توانایی تولید چنان گزاره‌های هنجاری دارد که طیف بسیار گسترده‌ای را شامل گردیده و امکان گفتگوی علمی لازم را با دیگر نظریه‌های هنجاری در عرصه روابط بین الملل پیدا نموده است.

نتیجه‌گیری

مباحث فشرده‌ای که آمد، امکان طرح فقه روابط بین الملل را به عنوان یک دانش نشان داد. این دانش از ماهیت ارتباطی برخوردار است. همچون هر دانش ارتباطی، شکل‌گیری ماهیت معرفتی فقه روابط بین الملل در گرو توجه به رابطه دوسویه فقه روابط بین الملل است. فقه روابط بین الملل، از سویی، ارتباط تنگاتنگ معرفتی و روشی با دانش فقه دارد و در نتیجه، همچون فقه، با تکیه بر الگوی روشی اجتهاد به تولید و تنظیم گزاره‌های معرفت‌بخش می‌پردازد و از سویی دیگر، ارتباط موضوعی با دانش روابط بین الملل دارد و، در نتیجه، همچون این دانش به تأمل درباره روابط بین الملل به عنوان یک امر واقعی می‌پردازد. این ارتباط دوسویه خصلت ارتباطی خاصی به فقه روابط بین الملل می‌بخشد که بدون توجه به آن نمی‌توان ماهیت فقه روابط بین الملل را شناخت.

فقه روابط بین الملل دانشی فقهی در عرصه روابط بین الملل است که با تکیه بر مبانی فقهی و با به کارگیری الگوی روشی اجتهاد به تنظیم قواعد ناظر بر روابط بین الملل برای تولید الزامات دینی حاکم بر مناسبات بین الملل در راستای مؤمنانه ساختن آنها می‌پردازد. با توجه به این تعریف، جایگاه فقه روابط بین الملل آشکار می‌گردد. فقه

روابط بین الملل در شناخت واقعیت روابط بین الملل از دانش روابط بین الملل بهره می گیرد و، در نتیجه، جامعه اسلامی بی نیاز از دانش مذکور نیست. دانش روابط بین الملل در برگیرنده گزاره‌هایی است که نمایان‌کننده روابط بین الملل به عنوان یک امر واقعی است. فقه روابط بین الملل پیش از هر چیز نیازمند چنین شناختی است. با این وجود، سهم فقه روابط بین الملل، در این میان، از اهمیت زیادی برخوردار است. سهم خاص فقه روابط بین الملل را می توان در تدارک دو دسته از گزاره‌ها دانست: گزاره‌های بینشی و گزاره‌های ارزشی.

مقصود از مبانی بینشی آن دسته از مفاهیم، گزاره‌ها و ایده‌هایی است که دیدگاه اسلام را نسبت به روابط بین الملل نشان می دهند و بر اساس آنها می توان به شناختی بنیادین از روابط بین الملل از دیدگاه اسلام دست یافت. مبانی بینشی، افزون بر معرفت‌بخشی و آگاهی رساندن نسبت به نگرش اسلام درباره روابط بین الملل، تأمین‌کننده خصلت انتقادی این دیدگاه نیز می باشند. فقه روابط بین الملل، با تکیه بر این مبانی، نظم موجود در روابط بین الملل را نقد کرده، نارسایی‌های نظری و فکری موجود در بنیان‌های روابط بین الملل را آشکار می سازد. پرواضح است که فقه روابط بین الملل در تدوین این مفاهیم و گزاره‌ها و امدار دانش‌های اسلامی دیگر، به ویژه فلسفه و کلام اسلامی، است. فقه روابط بین الملل، بدین ترتیب، ارتباط منطقی با فلسفه و کلام اسلامی نیز پیدا می کند.

مقصود از مبانی ارزشی آن دسته از مفاهیم و گزاره‌های فقهی است که بر اساس آنها می توان هنجارها و ارزش‌های بنیادین حاکم بر روابط بین الملل از دیدگاه اسلام را تبیین کرد. این دسته از مفاهیم و گزاره‌ها شناخت و معرفتی از دیدگاه اسلام را نسبت به ارزش‌های مطلوب نظام بین الملل ارائه می کنند. به همین دلیل، این دسته از مفاهیم و گزاره‌ها نمایانگر خصلت «هنجاری» فقه روابط بین الملل هستند. در نتیجه، تبیین خصلت هنجاری فقه روابط بین الملل مستلزم توضیح مبانی ارزشی این نظریه است. توضیح مبانی ارزشی فقه روابط بین الملل نیز مستلزم توضیح اصول و قواعد حاکم بر روابط بین الملل از نگاه فقه است. با توضیح اصول و قواعد مذکور، بنیان‌های لازم برای تعیین و تنظیم هنجارهای مورد نیاز در فقه روابط بین الملل فراهم می گردد.

بنابراین، فقه روابط بین‌الملل، به عنوان دانشی فقهی در عرصه روابط بین‌الملل، با تکیه بر الگوی روشی اجتهاد، به تنظیم و ارائه دو دسته از گزاره‌های بینشی و ارزشی در راستای تنظیم زندگی مؤمنانه در این عرصه می‌پردازد. با توجه به این تعریف، تفاوت این دانش با دانش روابط بین‌الملل آشکار می‌گردد. فقه روابط هم در الگوی روشی خود، هم نسبت به غایت خود و هم در گزاره‌های تولیدی‌اش با دانش روابط بین‌الملل تفاوت دارد. از این رو، نیاز جامعه اسلامی به فقه روابط بین‌الملل نشئت گرفته از نیاز این جامعه به آن دسته از گزاره‌های معرفت‌بخشی است که تأمین‌کننده بینش‌ها و ارزش‌های لازم در جهت مؤمنانه‌ساختن مناسبات خود در عرصه روابط بین‌الملل است. بی‌تردید، این نیاز به مفهوم بی‌نیازی به دانش روابط بین‌الملل نبوده، برای شناخت وضعیت موجود و فهم مناسبات حاکم بر روابط بین‌الملل به مثابه امر واقعی به این دانش نیاز دارد.

کتابنامه

- آقایی، بهمن و علی بابایی، علیرضا (۱۳۶۵). فرهنگ علوم سیاسی، تهران، ویس.
- الدسوقی، محمد و الجابر، امینه (۱۴۱۱). مقدمه فی دراسة الفقه الاسلامی، الدوحه، دارالثقافه.
- الساہی، شوقی عبده (۱۴۱۰). المدخل لدراسة الفقه الاسلامی، کویت، مؤسسه علی الصباح للنشر و التوزیع.
- القرضاوی، یوسف (۱۴۱۰). الاجتهاد فی الشریعة الاسلامیة، الکویت، دارالقلم للنشر و التوزیع.
- حلی، جعفر بن حسن (محقق حلی) (۱۴۰۳). معراج الاصول، قم، آل‌البیت.
- ریوز، جولی (۱۳۸۷). فرهنگ و روابط بین‌الملل، ترجمه محسن بیات، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳). فقه سیاسی، تهران، امیرکبیر، ج ۲.
- شبستری، محمد مجتهد و لاریجانی، صادق (۱۳۷۶). گفت‌وگوهای فلسفه فقه، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- شمس‌الدین، محمد مهدی (۱۴۱۹). الاجتهاد والتجدید فی الفقه الاسلامی، بیروت، المؤسسة الدولية للدراسات و النشر.
- لینکلیر، اندرو (۱۳۸۶). نوواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

محمود مطلوب، عبدالمجید (۱۴۲۴). *المدخل الى الفقه الاسلامی، القاهرة، مؤسسة المختار للنشر و التوزيع*.

مصفا، نسرین (۱۳۸۵). *سیری در تحولات آموزشی و پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین الملل، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی*.

مؤمن قمی، محمد (۱۳۸۰). *مبانی تحریر الوسیله الامام الخمينی، تهران، مؤسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی، ج ۱*.

نقیب زاده، احمد (۱۳۶۹). *تحولات روابط بین الملل، تهران، قومس*.

هونتزینگر، ژاک (۱۳۶۹). *درآمدی بر روابط بین الملل، ترجمه عباس آگاهی، مشهد، آستان قدس رضوی*.

Cox, Robert (2000). *Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relation Theory, international relations: critical concepts in political science*, Edited by: Andrew Linklater London and NewYork. Routledge. vol. IV.

